

خداوند انقدر نزدیک است، ما او را می توانیم لمس بکنیم.
ایوب ۴۲، ۱ - ۶



آنگاه ایوب به خداوند چنین جواب داد.
2 من می دانم که تو قادر به هر کاری هستی
و هیچ کسی نمی تواند، تو را از ارادهات باز دارد.
3 تو پرسیدی: 'چرا با سخنان بی معنی خود حکمت
مرا انکار می کنی؟' من به راستی از روی نادانی
حرف زدم و نمی دانستم چه می گویم.
در باره چیزهایی سخن گفتم که بالاتر از فهم من
بودند. 4 به من گفتی که سخنانت را گوش کنم
و به سؤالهایی که از من می کنی، جواب بدهم.
5 قبل از این گوش من درباره تو چیزهایی شنیده بود،
اما اکنون چشم من تو را می بیند،
6 بنابراین از خودم بدم می آید
و در خاک و خاکستر می نشینم و توبه می کنم.

در سرتاسر جهان می توانستید بشنوید که خدا در این روزها به گوشت انسان تبدیل شده است. خدا مثل ماست! خدا در بین ماست! این داستان خدایی که انسان می شود، کل جهان را تحت تأثیر قرار داده است. همه جا مردم درباره تولد مسیح می شنوند. و حتی افرادی که معمولاً هرگز به کلیسا نمی روند، در کریسمس آمده اند. حتی در کشورهای غیر مسیحی پیام تولد عیسی مسیح گرامی داشته می شود. همه خوشحال هستند که خدا اینقدر نزدیک شده است! و با این حال، به خصوص در زمان کریسمس، ما انسانها این را به شدت دردناک می دانیم که جهان ما از خدا فاصله دارد. همه جا رنج وحشتناک وجود دارد. و اغلب رنج ها و فریادهای جنگ در کریسمس از فصول دیگر بدتر می شوند. به جای اینکه صلح در تو باشد! در مورد خشونت، قتل و مرگ را می شنویم! آیا کریسمس ما فقط یک فریاد در مانده برای کمک نیست! و اکنون چه چیزی صادق است؟ آیا خدا به ما نزدیک است یا خیلی دور؟ کدام یک از این دو کلمه در واقع صحیح است؟ یا اینکه باید بگوییم که خدا فقط در افکار ما به صورت نامرئی آشکار است، حتی اگر زندگی ما کاملاً اشفته باشد؟ متن های انجیل امروز در مراسم کلیسای ما از این واقعیت سخن می گویند که شخص نه تنها خدا را در ذهن خود می بیند بلکه می تواند او را چشم در چشم ببیند. احتمالاً فقط می توانیم این نزدیک خدا را درک کنیم اگر جدا شدن از خدا را تجربه کرده باشیم... به همین دلیل امروز خوشحالم که با شخصی آشنا می شویم که دقیقاً این جدایی را از خدا تجربه کرده است. او بر عکس کریسمس را تجربه کرد، و با درد شکایت کرد که خدا بسیار دور است. ایوب در زندگی خود فقط احساس دوری از خدا را تجربه کرد: یک سرنوشت بد بعد از دیگری باعث شد که ایوب سؤال کند: «چه اتفاقی افتاده است؟» دوستانش فکر می کردند که ایوب مقصر بود. خود ایوب می خواهد با خدا مشاجره کند و می خواهد پاسخی بشنود. او به دنبال توضیحی از جانب خدا است و می خواهد استدلال های منطقی را برای عمل خداوند بداند. اما او نمی تواند خدا را درک کند. و سرانجام باید بپذیرد که خدا کاملاً متفاوت از انسانهای ما است. سرانجام می آموزد: خداوند خالق جهان است و توضیحات انسانی را دنبال نمی کند چرا او این کارها را انجام می دهد یا نه. فکر می کنم بسیار مهم است که ایوب به این دانش در زمان کریسمس اشاره کرده است. ما نیز متوجه شده ایم که با تصاویر زیبا از اخور و چوپان و با ترانه های مذهبی، نمی توان بسیاری از نارامی از بین ببریم. کسانی که در یک بحران عمیق قرار دارد، این تصاویر عاشقانه را مسخره خواهند یافت. از ایران پیام های وحشتناکی از اتاق های شکنجه زندان ها شنیدیم. بسیاری از مردم ایران از خود می پرسند: چرا خدا اجازه این کاری داد؟ کتاب ایوب برای ما که اینگونه فکر می کنیم نوشته شده است. ایوب مجبور بود یاد بگیرد که درک کارهای خدا را غیرممکن است. فکر می کنم

که مردم مدرن همیشه در معرض خطر هستیم، که فکر ما بالاتر از خدا قرار دارد. از آنجا که ما می توانیم خیلی زیاد دنیای خود را درک کنیم، حتی با این احساس فکر می کنیم که می توانیم خدا را نیز درک کنیم. و بنابراین ما دقیقاً تعریف می کنیم که خدا باید چگونه عمل کند. البته، ناامیدی بسیار بزرگ به نظر می رسد، وقتی که خدا نتواند انتظارات ما را برآورده سازد. بسیاری از مردم قبلاً از این طریق ناامید شده اند! ایوب نیز ابتدا این مسیر اشتبا را امتحان کرد. او می بایست بفهمید که نمی توانست این کار را انجام بدهد. سرانجام، ایوب اعتراف می کند: "من به راستی از روی نادانی حرف زدم و نمی دانستم چه می گویم" وقتی ایوب در لباسهای خاکستری توبه کرد، این کار را نه به دلیل اعمال گناهش انجام داد، بلکه توبه می کرد زیرا به یک گناه فکر کرده است. - او فکر کرد که می تواند خدا را با ذهن خود را درک بکند. و بعد از اینکه فکرش تمام شده بود، می توانست کاملاً بی پرده نزد خدا باشد! او با تعجب می گفت: "به من بیاموز!" و بعد از این تجربه کمی به خدا نزدیکتر می شود. او آنطور که یاحیا در انجیل گفته است، آن را نمی گفت. بلکه بسیار مشابه به آن گفت: "... اما اکنون چشم من شما را دیده است!" او، چقدر فوری امروز دوباره به این ایمان احتیاج داریم! چه فوری باید در دعاها و گفتگوهایمان بگوییم: «من تمام شدم. من دیگر جواب ها را نمی دانم!» چقدر فوراً به این اعتقاد نیاز داریم، به خصوص در زمان کریسمس! زیرا سپس در این زمان کودک مسیح و داستان کریسمس به حدی رایج شده است که ما فراموش کرده ایم چه کسی در گهواره است! نکته مهم در مورد کریسمس این است که قادر متعال، که بهشت و زمین را خلق کرده، خود را به اندازه ما کوچک ساخت! ایوب هرگز نمی توانست تصور بکند که خداوند این راه طولانی را از ابدیت تا به این جهان قدم خواهد زد. او فقط با تعجب متوجه شده بود که خدا هنوز هم می تواند نزدیک باشد. و این خدا یک بار دیگر دار بهشت را باز کرد و ایوب را برکت داد. در آن زمان ایوب می توانست ببیند که خدای دور علاقه به رفاه ما دارد و ما را تنها نمی گذارد. امروز ما آن را خیلی بهتر از ایوب داریم. زیرا نعمت خدا هزار بر بزرگتر و واضح تر از ایوب است. چون خود عیسی مسیح آمد. با تولد عیسی و سرانجام با صلیب و رستاخیزش، خدا از طریق خرد و قدرت نامتناهی خود تعیین کرد که او نیکی را برای ما می خواهد. حتی وقتی که ما کاملاً تلخی و درد را تجربه کردیم، خداوند همواره رستاخیز را در عیسی مسیح برای ما هدف قرار داده است. در کریسمس ما واقعاً این دو جنبه را تجربه می کنیم: کنار گذاشتن از خدا از یک طرف و نزدیکی به خدا از طرف دیگر. خداوند چنان از طریق مسیح به ما نزدیک شده است که می توانیم او را ببینیم و طعمش را بچشیم. اگر اکنون به سال نو نگاه کنیم، موارد بسیاری وجود دارد که ما را نگران و حتی ما را وحشت زاده می کند. دنیای ما، انگون که ما امروز آن را می بینیم توسط دشمنان مورد هجوم قرار گرفته است. بعضی از آنها با ترس و وحشت در گوشه بر روی پاهایشان می نشینند. بقیه چیزهایی را که می توانند بگیرند می گیرند و با وحشت فرار می کنند. ما مسیحان کار دیگه انجام می دهیم. با عیسی جنگ در هر صورت پیروز می شود. عیسی برای ما مرد و دوباره برخاست. زندگی شخصاً توسط خدا ی بلند مرتبه وعده داده شده است. آمین.